

سخنی درباره زندگی مرحوم محمد تقی فلسفی در سایت «الف»

سایت الف چنین ادعا می کند: «نوارها و آثار مکتوب مرحوم فلسفی علیه بهائیت نا پدید شد. به گذارش الف همزمان با تشکیل ستاد برگزاری یکصدمین سال تولد مرحوم محمد تقی فلسفی مشخص شد که آثار صوتی و مکتوب این واعظ شهیر در باره بهائیت نا پدید شده است.» نویسنده سایت الف می نویسد: «برخی اخبار حکایت از برنامه سازمان یافته گروه بهائیت برای خروج اسناد مکتوب صوتی و تصویری سخنرانی های افشا گرانه مرحوم فلسفی علیه بهائیت دارد.»

جل الخالق!

بدین ترتیب باید قبول کنیم بهائیان که از ابتداء انقلاب اسلامی تا به امروز از کلیه ادارات اخراج شده و از هیچگونه امکانی برخوردار نیستند دارای آنچنان سازمان قدرتی مندی هستند که می توانند مدارکی را به سرعت ببرند و دستگاه عریض و طویل اطلاعات کشور و سربازان گمنام امام زمان نتوانند مانع آنها بشوند. آیا این ادعا در درجه اول توهین به دولت مهرورزی سربازان گمنام امام زمان و دستگاه امنیت کشور نیست؟ آیا چنین ادعائی قابل قبول است؟ به نظر بنده عقل سلیم چیز دیگری حکم می کند و آن این است که چون مطالب ارائه شده توسط ایشان آنقدر نا مربوط و بی محتوا بوده که آقایان خود آنها را نابود کرده اند تا به دست دیگران نیافتند. مگر می شود قبول کرد سخنرانی هائی که یک ماه از رادیوی دولتی پخش شده و میلیونها انسان شنیده اند از بین برد؟ به درستی می توان گفت که این ادعا به پیشیزی نمی آرد. اما من موقعیت را معتنم می شمارم و راجع به این شخصیت خطیب و علت منبر رفتن ایشان در سال ۱۳۳۴ بر علیه بهائیان مطالبی مستند خدمت شما معروض دارم. (البته بدون توجه به آنچه بهائیان در این زمینه می گویند)

سایر مطالب ارائه شده در سایت الف از قبیل: فرقه ضاله بهائیت که توسط استعمار انگلیس به وجود آمد، و در دوران قاجار و پهلوی به رشد رسید، و با حمایت مستقیم دولت و سرویس مخفی انگلیس اولین بیت العدل تشکیل شد، در زمان هویدا پست های کلیدی به دست بهائیان افتاد، بعد از انقلاب اسلامی با حمایت سرویس های جاسوسی در اسرائیل و امریکا مشغول تحریک بر علیه جمهوری اسلامی هستند،... چه قدر جالب بود اگر می توانستید برای این همه اتهام یک مدرک هم نشان بدهید! آقایان برای اینگونه ادعاها کوچک ترین مدرک و دلیلی در دست ندارند.

اما من این مطلب را به فال نیک می گیرم و با استناد به مدارکی که روحانیون خود نوشته اند نشان می دهم که در دوران سلطنت محمد رضا شاه آن گروهی که مورد توجه بوده و کمک های ذی قیمتی دریافت کرده فقط روحانیون شیعه بودند. در این باره دیرتر صحبت خواهیم کرد.

شخصیت فلسفی

اما راجع به شخص آقای فلسفی که امروز جشن صدسالگی تولد او برگزار می شود: به راستی این شخص کی بود؟

نامبرده در سال ۱۲۸۶ در تهران متولد می شود و بنا بر گفته سایت الف در دهه بیست و سی مشغول مبارزه می شود. بدین ترتیب سایت الف زندگی ایشان را از سن ۳۴ سالگی مورد بحث قرار داده. ولی ما برای نشان دادن چهره این حجت الاسلام از خاطرات خود ایشان استفاده کرده به عقب بر می گردیم تا شرح زندگی او بهتر مورد توجه قرار گیرد.

ایشان شرح تحصیل حوزوی و منبر رفتن خود، لباس روحانی را ترک کردن و مجدد به لباس روحانی در آمدن را در خاطرات خود در بخشی تحت عنوان «زمینه برای منبری شدن» چنین شرح می دهد:

ایشان علت منبری شدن خود را علاقه مادرش به روضه خوانی می داند. «چون کارم را بر اساس منبر قرار داده بودم لازم دانستم مدارج دروس سطح و خارج را به مقداری که منبر نیاز داشت طی کنم. برای تأمین این منظور چند ماهی به قم رفتم ولی چون آب قم شور و هوایش بسیار گرم بود وضع مزاجم را دگرگون کرد و نتوانستم بمانم. بهمین جهت درسها که تعطیل شد به تهران برگشتم.»

بدین ترتیب آشنائی ایشان با مسائل و علوم اسلامی در همان چند هفته اقامت در قم در حالی که مریض بوده است محدود می شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل و بدان که پایه علمی ایشان در چه حدی بوده است.

ایشان از منبر رفتن خود چنین یاد می کند: استقبال از منبرم از همان شب اول که در مسجد پدرم منبر رفتم شروع شد. در مجلس خانوادگی زنانه و مردانه منبر می رفتم. مبلغی را که یک روضه خوان برای یک منبر می گرفت یک قران تا دو قران بود. همیشه فکر می کردم که چرا مردم می گویند آخوند دو زاری. (با مطالعه خاطرات حجت الاسلام فلسفی مطلب برای من روشن شد).

وقتی که منبر تمام می شد «بانی مجلس دستور می داد یک استکان چای می آوردند و در کنار نعلبکی یک قران می گذاشتند بعضی را هم که احترام می کردند دو قران می گذاشتند.» (۱)

ایشان راجع به پایان منبر رفتن خود در زمان رضا شاه چنین تعریف می کند: «یک شب مرا از منزل احضار کردند. سرهنگ سیف رئیس کارآگاهی در آن موقع شب آمد و گفت: > آقای فلسفی گذارش داده اند که شما به حادثه قتل مردم در مسجد گوهر شاد کنایه زده اید. یا باید در زندان بمانید تا پرونده را کامل کنید و موضوع به عرض اعلی حضرت برسد و یا باید التزام بدهید که لباسستان را عوض کنید و دیگر قدم به منبر نگذارید. چون منبر شما ممنوع شده است.< با خود فکر کردم که رفتن به زندان رضا شاه معلوم نیست به کجا بکشد... تصمیم گرفتم تعهد بدهم که منبر نروم. اما رئیس کارآگاهی گفت باید لباست را هم عوض کنی. گفتم لباسم را هم عوض می کنم. از آن پس لباس را تغییر دادم.»

در باره این موضوع که چرا آقای فلسفی و سایر روحانیون در زمان رضا شاه قدرت ابراز وجود نداشتند ولی در زمان محمد رضا شاه همه کاره شدند دیرتر صحبت خواهیم کرد.

آقای فلسفی چنین ادامه می دهد: زمانی که رضا شاه دستور لباس متحد الشکل را صادر کرد مردم قم به حضور آیت الله مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری آمدند و می گفتند به رضا شاه تلگراف بزن که قم را از لباس متحد الشکل معاف کنند. «حاج شیخ می گفت فایده ندارد و گوش نمی کند.» «مرحوم اشراقی [میرزا محمد تقی اشراق فرزند آیت الله آقا میرزا محمد ارباب از علما و وعاظ مشهور قم] می گفت طلاب، مردم و بعضی از مدرسین ناراحت بودند که چرا حاج شیخ به رضا خان تلگراف نمی زند. آن مرحوم گفت یک روز قبل از ظهر به منزل حاج شیخ رفتم و دیدم تکیه به دیوار داده و روی آجر زمین نشسته و پایش را دراز کرده و عمامه اش هم افتاده است. از یکی پرسیدم چه شده است؟ گفت عده ای به اینجا آمدند و حاج شیخ را مورد حمله و اهانت قرار دادند و جملات خیلی بدی گفتند که چرا ایشان به رضا شاه تلگراف نمی زند و اعتراض نمی کند؟» (۲)

این بوده است قدرت و نفوذ مرجع تقلید بزرگ تشیع در دوران رضا شاه. به هر جهت آیت الله را مجبور می کنند که تلگرافی به رضا شاه بزند. ایشان تلگراف می زند، بقیه را از زبان آقای فلسفی بشنویم: «مردم دو روز منتظر جواب بودند. وقتی جواب رسید مستقیماً پاسخ مرجع تقلید را نداده بود و احترام نکرده بود. گویا وزیر دربار تلگراف را امضا کرده بود. جواب تلگراف حاج شیخ چنین بود: >حضرت آیت الله شیخ عبد الکریم حائری. تلگراف شما به شرف عرض همایونی رسید. سخت ناراحت شدند و فرمودند خود حاج شیخ این کار را نکرده افرادی ایشان را تحریک کرده اند. لذا دستور داده اند تمام محرکین این کار را بگیرند و زندانی کنند.< مرحوم اشراقی می گفت: وقتی خبر به مردم رسید آن گروه که حاج شیخ را متهم می کردند که چرا تلگراف نمی زند کت و شلوار پوشیدند و جلوی شهربانی خودشان را نشان می دادند که جزو محرکین نبودند.» (۳)

یک روحانی بلند پایه دیگر که با رضا شاه از در مخالفت در آمد آقا سید حسین قمی بود. او به قصد دیدار با رضا شاه به تهران عزیمت نمود. «وی پس از ورود به این شهر در باغ سراج الملک شهر ری اقامت نموده خواهان دیدار شاه شد. شاه درخواست آیت الله قمی را نپذیرفت و دستور محاصره باغ سراج الملک را صادر نمود. (۴) رضا شاه آیت الله قمی را به عراق تبعید می کند اما پس از رفتن رضا شاه به ایران باز می گردد. حزب توده هم ورود او را تبریک می گوید. تنها کسروی اعتراض می کند و خطاب به حزب توده می گوید: «ما فراموش نکرده ایم که آقا سید حسین قمی را با آن ترتیب خاص برای تقویت ارتجاع به ایران می آورند.»

شما در روزنامه خود تجلیل بی اندازه از او نمودید و او را اولین شخصیت دینی نامیدید. آقا حسین قمی که بود و برای چه به ایران می آید. آقا حسین قمی کسی بود که در زمان رضا شاه در موقع رفع حجاب از زنها مخالفت نشان داد و با دستور دولت از ایران بیرون رانده شده بود و در این هنگام آورده می شد که به دست یاری او دوباره زنها به حجاب باز گردند و باز اوقاف به دست ملایان سپرده شود. در این چند سال بزرگترین گامی که در راه تقویت ارتجاع برداشته شده این آمدن آقای قمی بوده که شما با نوشته های خود در آن شرکت کرده اید. آیا این تقویت ارتجاع نیست؟ اگر شما این را نپذیرید من ناچار خواهم شد بگویم شما معنی ارتجاع را نمی دانید.» (۵)

بعد از رفتن رضا شاه و تغییر سیاست غرب در مبارزه با کمونیسم به مذهب و روحانیون امکان فعالیت در جامعه داده می شود. رسول جعفریان می نویسد: «پس از رفتن رضا شاه روحانیون فعالیت خود را از سر گرفتند و اقیانوی که تغییر لباس داده بودند مجدداً عبا بر دوش و عمامه بر سر گذاشتند.» بسیاری از مدارس توسط بازاری ها به صورت کاروانسرا و انبار کالا در آمده بود. اکنون با زمینه ای که فراهم گشته بود روحانیون می کوشیدند تا حوزه ها و مدارس دینی را به موقعیت پیش بازگردانند.» رسول جعفریان تعداد مدرسان و طلاب در قم را در سال ۱۳۱۳ پیش از سخت گیری های رضا شاه ۷۰۰ نفر ذکر می کند. (۶)

آیت الله قمی بعد از سید ابو الحسن اصفهانی به مرجعیت کل شیعه رسید اما دوران مرجعیت او بیش از سه ماه طول نکشید و دار فانی را وداع گفت. بعد از فوت مرحوم آیت الله قمی عده ای از روحانیون برای مرجعیت آیت الله بروجردی فعالیت می کنند. آیت الله بروجردی در بیمارستان فیروز آبادی تهران تحت معالجه بود. «به نقل از آیت الله طالقانی گفته شده که فضایی حوزه با پرسش از صدر الاشراف [نخست وزیر] نظر دولت در مورد مرجعیت یگانه آیت الله بروجردی در قم را مثبت یافتند.» دولت چون که با فعالیت شدید توده ای ها روبرو بود قصد داشت از نیروی مذهب برای مبارزه با آنان بهره بگیرد. (۷)

حتی برای آوردن مرجع تقلید به قم در آن زمان توافق دولت را نیز لازم می دانستند. ولی زمانی که روحانیون به این نتیجه می رسند که با یک زمام دار ضعیف و خرافی روبرو هستند که برای مبارزه با جنبش چپ به آنها محتاج است. ورق به سود روحانیون برمی گردد. شاه و وزرایش و در رأس آنها امیر عباس هویدا در مذهبی کردن جو جامعه ایران و تشدید نفوذ روحانیون از هیچ اقدامی فرو گذار نمی کنند. اگر به تعداد امام زاده ها و مساجد که در آن زمان در ایران ساخته شد و انجمن های اسلامی که تشکیل شد توجه شود این مسئله کاملاً روشن می شود. آنطور که قبلاً ذکر شد رسول جعفریان تعداد طلاب و روحانیون را در اوائل دوران رضا شاه جمعاً ۷۰۰ نفر دانسته. این تعداد در دوران محمد رضا شاه به هزاران نفر می رسد.

آقای فلسفی نحوه برخورد آیت الله بروجردی را با مسئولین مملکتی چنین می نویسد: «مرحوم آیت الله وقتی از دولت های وقت گله داشت و دولت کسی را برای رضایت خاطر ایشان به قم می فرستاد با صدای بلند می فرمود نمی پذیرم. دولت از طریق چند واسطه علت را جویا می شد و رضایت ایشان را کسب می کرد.» (۸) اگر آنچه آقای فلسفی می گوید باور کنیم باید ببینیم که در یک زمان کوتاهی چگونه ورق بر می گردد و روحانیون به چه قدرت باور نکردنی دست می یابند.

سخنرانی های فلسفی از رادیو دولتی در سال ۱۳۳۴

آقای فلسفی آنطور که خود می گوید در دوران حکومت دکتر مصدق در همان سال اول صدارت ایشان یعنی در اوائل سال ۱۳۳۰ به دستور آیت الله بروجردی نزد دکتر مصدق می رود و پیام آقای بروجردی را به ایشان می رساند. «به او گفتم > شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الان بهانی ها در شهرستانها فعال هستند و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده اند. لذا مرتباً نامه هایی از آنان به عنوان شکایت به آیت الله بروجردی می رسد. ایشان لازم دانستند که شما در این زمینه اقدامی بفرمائید.< دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من به گونه ای تمسخر آمیزی قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: > آقای فلسفی، از نظر من مسلمان و بهانی فرق ندارد. همه از یک ملت و ایرانی هستند.< این پاسخ برای من بسیار شگفت آور بود

زیرا اگر سؤال می کرد فرق بهائی و مسلمان چیست برای او توضیح می دادم. اما با آن خنده تمسخر آمیز و موهن دیگر جانی برای صحبت کردن و توضیح دادن باقی نماند. لذا سکوت کردم. و موقعی که به محضر آیت الله بروجردی رسیدم و این جمله را گفتم ایشان نیز به حالت بهت و تحیر پیام وی را استماع کرد.» (۹)

پیدا است در برابر یک نخست وزیر ملی و محبوب روحانیت بر علیه دگر اندیش مذهبی کاری نمی توانست بکند.

اما محمد رضا شاه چگونه برخوردی با بهائیان داشته در «گناه نامه ۵۰ سال شاهنشاهی پهلوی» چنین می خوانیم: «در ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی شاهنشاه پنج نفر از روحانیون را در کاخ مرمر به حضور پذیرفتند. در این شرف یابی روحانیون درباره فرقه بهائی و جلوگیری از تبلیغات آنها مطالب معروض داشتند و معظم له در پاسخ اظهارات آنان فرمودند که در این مورد به دولت دستور داده شده است تا موضوع را به نحوی که موجب رضایت آقایان علما و عموم مردم باشد فیصله دهند.» (۱۰)

شاه در دوران سلطنت خود چه خدماتی به روحانیت کرد مختصرا به آن اشاره شد. کامل آن را می توان در ۵ جلد گاهنامه مطالعه کرد. روحانیونی که در زمان رضا شاه امکان کوچک ترین اظهار وجودی نداشتند در زمان محمد رضا شاه از ضعف وی و وزیرایش (غیر از دکتر مصدق) حد اکثر استفاده را کردند. ولی بعضی از آقایان بی انصافانه شاه را طرف دار بهائیان معرفی می کنند.

آقای فلسفی می نویسد: «وقتی آقای مطهری از پاریس از خدمت امام برگشت به ملاقات او رفتم. آقای مطهری گفت: <آقا من مبهوت هستم.> گفتم چرا؟ گفت: <تصمیمی که امام گرفته با این همه نظامی های تا دندان مسلح، با آن همه حمایت های امریکا و انگلیس و فرانسه نتیجه چه خواهد شد؟ آیا این تصمیم برای ما موافقت پیش می آورد؟>» (۱۱)

بدین ترتیب تا روزهای آخر انقلاب حتی روحانیون بلند پایه به موفقیت خود اطمینانی نداشتند. به هر جهت سرنوشت شاهی که به آنها خدمت کرده بود و آنطوری که آقای جعفریان نوشته آنها را از کجا به کجا رسانده بود می شناسیم. آقایان با کمال بی انصافی و نمک شناسی شاه را حامی بهائیان معرفی می کنند در حالی که ده ها بهائی در زمان شاه کشته می شوند، منازل آنها به غارت می رود و به اجبار لانه و کاشانه خود را ترک می کنند. این مسئله ای است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

منبر رفتن فلسفی در سال ۱۳۳۴ و آنچه در پشت پرده بوده است

فلسفی در خاطراتش می نویسد: «در سال ۱۳۳۴ قبل از ماه مبارک رمضان به آیت الله بروجردی عرض کردم آیا موافق هستید مسئله بهائی ها را در سخنرانی های مسجد شاه تعقیب کنم؟ قدری فکر کردند و بعد فرمودند اگر بگویند خوب است. اما لازم است قبلا این را به شاه بگویند.» بدین ترتیب رضایت شاه شرط منبر رفتن آقای فلسفی بوده. «دو سه روز قبل از ماه رمضان به ملاقات شاه رفتم و نظر آیت الله بروجردی را به او گفتم. شاه گفت: <بروید بگویند.>» (۱۲)

ایشان این طور که می فرماید بدون مقدمه رضایت شاه و دولت را برای به دست گرفتن یک ماه رادیو دولتی به دست می آورد. اما واقعیت چیز دیگری است. آقای طاهر احمد زاده از فعالین مذهبی مشهد و اولین استاندار خراسان بعد از انقلاب علت منبر رفتن سال ۱۳۳۴ آقای فلسفی بر علیه بهائیان را در مصاحبه ای با آقای میثمی چنین شرح می دهد:

«در آستانه الحاق ایران به پیمان [نظامی] بغداد که در واقع پیمانی علیه ناصر بود یک مرتبه آقای فلسفی در مسجد شاه به منبر رفت و موضع شدیدی را بر علیه بهائیت اعلام کرد. بدنبال آن مرجع تقلید آن زمان مرحوم بروجردی هم آن را تأیید کرد. تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش هم با کلنگی بر دوش مرکز بهائیان را در تهران تخریب نمود. در این مقطع حساس مردم به مسئله بهائیان سرگرم شدند. پس از امضای قرار داد پیمان نظامی بغداد در سال ۱۳۳۴ یک مرتبه تب مبارزه با بهائیت فروکش کرد.» (۱۳)

علت این که شاه اجازه می دهد که آقای فلسفی یک ماه با استفاده از رادیوی دولتی بر علیه یک گروه مذهبی سخنرانی کند میل و اراده شاه و جنبه سیاسی داشته است، نه شهامت و اسلام پناهی آقای فلسفی. در حقیقت فصل الخطاب منبر رفتن آقای فلسفی را آقای طاهر احمد زاده بیان کرده است.

این همه بلبل زبانی هانی که آقای فلسفی به قول خودشان در برابر بختیار، علم و دیگران کرده اند چیزی جز لاف در غربت نیست. علم در باره فلسفی چه گفته است؟ به خاطرات او مراجعه کردم. لازم است ذکر شود که علم وصیت کرده بود که خاطراتش را بعد از مرگش منتشر کنند و چون به اشتباهات خود هم اقرار کرده است نتیجه می گیریم که هدف شخصی از نوشتن خاطراتش نداشته و آنچه نوشته به او اعتقاد داشته است. درباره فلسفی چنین می نویسد:

«چند شب مجلس روضه خوانی رفتم. در یکی محمد تقی فلسفی روی منبر بود. این آخوند تاریخچه درازی دارد. اولاً بسیار واعظ زبر دستی است. ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد. ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیرا است. ولی افسد الناس است. مرد پلیدی است. این همه که سنگ اسلام به سینه می زند، خود فاسقترین آدمها است. تریاک کش و عرق خور است ولی ظاهری بسیار آراسته دارد... وقتی نخست وزیر بودم باز هم علمدار علما و فنودال ها بر علیه اصلاحات شاه شد تا غانله ۱۵ خرداد... پیش آمد. آن وقت من او را گرفتم و حبس کردم. در محبس فقط از من عرق و تریاک خواسته بود که برایش فرستادم.» (۱۴)

این همان آقای فلسفی نیست که وقتی یک افسر جزء به او می گوید باید تعهد بدهی به منبر نروی و لباس روحانیت را ترک کنی تسلیم است؟ آیا چه اتفاقی افتاد که همان آقای فلسفی می توانست چنین بلبل زبانی های خیالی را بکند و شاه و دولت را به مبارزه بطلبد؟

علت این که روحانیت در ایران و سایر کشور ها از شهریور ۲۰ مورد نظر دولت های انگلیس، امریکا و امارش قرار گرفت شکست آلمان هیتلری در استالینگراد و اقبال شگف آور و روز افزون مردم از جنبش های چپ در جهان بود. کشور های غربی برای مبارزه به شیخ کمونیسم مذهب را در جهان مجدداً علم کردند. آنچه که امروزه بر کسی پوشیده نیست کمک هانی است که به جنبشهای مذهبی شده است، از لهستان گرفته تا ترکیه، خاور میانه، افغانستان تا چین. تعصب مذهبی اسلحه ای است که مدتها است در اختیار دولت فحیمه انگلیس است. بامید روز که این اسلحه از دست آنها گرفته شود. روحانیون از دوران قاجار بهترین رابطه را با دولت مردان انگلیس داشته اند ولی آنچه را خود داشته اند به دیگران نسبت می دهند. برای مثال سید محمد باقر شفتی روحانی قدرت مند دوران قاجار که با انگلیسها رابطه داشت و به تحریک انگلیس فتوا بر تحریم محاصره هرات داد از یاد نرفته است. میرزا حسین خان نظام الدوله آجودان باشی را محمد شاه به اروپا می فرستد تا به دخالت انگلیسها در ایران اعتراض بکند. حسین خان در نامه ای که به دولت انگلیس می نویسد در بند ۷ از نامه اش چنین می نویسد: «کاغذ افساد و اخلال نوشتن مستر مکنیل به علما و فضلالی ممالک ایران سر کار سفرا و ایلچیان همیشه در همه دولت ها با وزرا و امینان سر و کار داشته و سؤال و جواب آنها با امان و اعیان است. کاغذ نوشتن دولت انگریز به جناب فخر الاسلام آقا سید محمد باقر مجتهد اصفهانی چه مناسبت دارد؟ وانگهی مضمون آن مبنی بر اخلال و افساد امور دولت و مملکتی باشد.» (۱۵)

قتل قائم مقام وزیر کاردان محمد شاه به خواست انگلیس و بدست و کمک روحانیون لکه ننگ دیگری است بر دامن جامعه روحانیت. آدمیت می نویسد: «اسناد ما حکایت می کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی امام جمعه عموی میرزا ابو القاسم همان کسی که دست گیری قائم مقام را به وزیر مختار انگلیس تهنیت گفت. میرزا ابو القاسم نیز دست کمی از عمویش نداشت و ما آن را به نیکی نمی شناسیم. گویی بیگانه پرستی در آن دستگاه همچنان به میراث بماند. میرزا ابو القاسم در نامه ای به وزیر مختار انگلیس می نویسد: قاطبه مردم از کوچک و بزرگ و پیر و جوان خاصه اعیان و اشراف مملکت امیدواری دارند که به اهتمام خردمندانه جتاب وزیر مختار آرامش در ایران بر قرار گردد و همه آن اصناف سپاس گزار نماینده دولت بهیه انگلیس هستند.» (۱۶)

امیر کبیر به امام جمعه می نویسد اگر دست از فتنه جوئی بردارد او را از مقامش عزل خواهد کرد و به سفارش سفارت انگلیس هم ترتیب اثری نمی دهد. (۱۷) معجزه گاو در تبریز و داستان بقعه صاحب الامر با

دخالت سفیر انگلیس و فرستادن چهل چراغ به میمنت و مبارکی معجزه گاو و آشوب در شهر تبریز مسئله دیگری است که آدمیت مفصل شرح داده است. (۱۸)

فتوای سید محمد اصفهانی جنگ دوم ایران و روس به خواست دولت فخریه انگلیس شکست ایران و از دست رفتن بخش دیگر از خاک آن سرزمین خود داستانی است حزن انگیز. از آن زمان ایران دیگر کمر راست نکرد و آثار زیانبخش آن شکست تا امروز گریبان جامعه ما را آزاد نکرده است. مسئله موقوفه هند که توسط انگلیس پول آن به روحانیون پرداخت می شد خود داستانی است شرم آور.

اینها نمونه های کوچکی از رابطه روحانیون با دولت انگلیس بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ناگفته نماند که بوده اند روحانیونی که قدر و منزلت آنها بر مردم آشکار است مانند شیخ مرتضی انصاری، محمد کاظم خراسانی و سید ابو الحسن اصفهانی که از هرگونه فتنه جوئی و فساد بر کنار بودند. افسوس که تعداد آنها کم بوده است.

آقایان محترم مثل این که شما نمی دانید که این دوران دوران اطلاعات است و مسئله ای را نمی توان از انظار مخفی کرد. دوران تحمیق جامعه گذشته است. زمانی که حرفهای بی مدرک و بی محتوا به خورد جامعه داده میشد سپری شده است. جامعه ایران امروز را با ملیون ها تحصیل کرده دیگر نمیتوان با یک جمله بی سر و ته عربی نا آگاه نگه داشت. امروزه کلیه اطلاعات از طریق رسانه های عمومی در اختیار همگان است. تهمت زدن، یاوه بافیدن و بی گناهان را به گناهان ناکرده متهم کردن به دوران گذشته تعلق دارد. بهتر است به خود آئید و دست از کینه جوئی و برادر کشی بردارید و به سوی صلح و دوستی قدم نهید.

و السلام علی من اتبع الهدی.

سهراب نیکو صفت ۲۰ اکتبر ۲۰۰۷

- (۱) خاطرات حجت الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ چاپ اول ص ۵۸، ۵۹
- (۲) خاطرات یاد شده ص ۸۲
- (۳) یاد شده ص ۸۳، ۸۴
- (۴) مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تاریخ معاصر ایران به کوشش سید محمد حسین منظور الاجداد، انتشارات شیرازه ۱۳۷۹، ص ۲۳۰
- (۵) سرنوشت ایران چه خواهد شد؟ احمد کسروی، انتشارات مهر ۱۳۷۷، ص ۳۰-۳۱
- (۶) رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، چاپ ششم ۱۳۸۵، ص ۳۳
- (۷) مرجعیت ... یاد شده، ص ۴۱۰
- (۸) خاطرات ... یاد شده ص ۱۸۰
- (۹) یاد شده ص ۱۳۳
- (۱۰) گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲ ص ۷۵۶
- (۱۱) خاطرات ... یاد شده ص ۴۳۰
- (۱۲) یاد شده ص ۱۹۱
- (۱۳) مصاحبه میثمی با طاهر احمد زاده
- (۱۴) یاد داشت های علم، ج ۱، ۱۹۹۲، ص ۱۶۲
- (۱۵) شرح مأموریت آجودان باشی، حسین خان نظام الدوله، محمد مشیری، ۲۵۳۶، ص ۴۳۸
- (۱۶) امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ ششم، ۱۳۶۱، ص ۴۲۵
- (۱۷) یاد شده ص ۴۲۷
- (۱۸) یاد شده ص ۴۲۸-۴۲۹